

شرایط توجه دعوا به وارث در فقه امامیه و راهکارهای احراز آن در حقوق ایران

احسان بهرامی*، سیدامین پیشناماز**، امیر زارع***

چکیده

دعوا زمانی متوجه خواننده است که دادگاه بتواند با فرض صحیح بودن ادعای خواهان، حکم دعوا را علیه خواننده قلمداد کند. در این معنا، هر گاه ادعای خواهان در ماهیت دعوا، علیه خواننده باشد، دعوا نیز متوجه او خواهد بود. این گزاره در دعوایی که مدعی علیه و خواننده واحدی دارد، کارآمد است. با این حال، کارآمدی آن در دعوا بر متوفی، محل تردید است؛ چراکه در این دعوا، ادعای خواهان در ماهیت، علیه متوفی می‌باشد و خواننده، شخصی غیر از متوفی یعنی وارث او است. از این رو، پرسش این است که چگونه می‌توان در دعوا بر متوفی، توجه دعوا به وارث را احراز کرد؟ در این مقاله، تلاش می‌گردد با روش کتابخانه‌ای و میدانی، پاسخ به این پرسش، ارائه شود. در این راستا، با جست‌وجو در آرای فقهای امامیه، مشخص می‌گردد که ایشان، شرایطی را جهت توجه دعوا به وارث، لازم دانسته‌اند. برخی از فقها، شرایط توجه دعوا به وارث را همان شرایط توجه سوگند به او دانسته‌اند و برخی، رابطه این دو را عموم و خصوص مطلق قلمداد کرده‌اند و عده‌ای نیز، رابطه عموم و خصوص من وجه را برگزیده‌اند. در این مقاله، ضمن مرور این دیدگاه‌ها که ذیل بحث راجع به شرایط توجه سوگند به وارث مطرح شده‌است، این فرضیه تقویت و اثبات می‌گردد که رابطه میان شرایط توجه دعوا به وارث و شرایط توجه سوگند به او، عموم و خصوص من وجه است بدین نحو که با اثبات سه شرط فوت، بقای ترکه و رابطه وراثت میان متوفی و خواننده دعوا، دعوا متوجه وارث

* دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهیدبهبشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
e_bahramy@sbu.ac.ir

** دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهیدبهبشتی، تهران، ایران
s_pishnamaz@sbu.ac.ir

*** کارشناس ارشد حقوق خصوصی، دانشکده حقوق قضایی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران
amirzare74@outlook.com

می‌گردد. در حقوق ایران نیز علاوه بر پذیرش لزوم اثبات این سه شرط جهت توجه دعوا به وارث، گواهی انحصار وراثت به‌عنوان راهکار احراز فوت و رابطه وراثت میان متوفی و خواننده و مقررات راجع به قبول و عدم رد ترکه به‌عنوان راهکار احراز بقای ترکه، قابل‌شناسایی است.

واژگان کلیدی: توجه دعوا به وارث، ادعا، ترکه، فوت، وارث، متوفی

مقدمه

توجه دعوا به خواننده یکی از شرایط اقامه دعوا است که از مفهوم بند ۴ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی استفاده می‌شود. این شرط، در هیچ‌یک از نصوص قانونی مورد تعریف قرار نگرفته است. با این حال، علمای حقوق با تعبیر گوناگون، اتفاق نظر دارند که اگر پس از اقامه دعوا، دادگاه بتواند با فرض اینکه ادعای خواهان وارد است، حکم را علیه خواننده تلقی کند، دعوا متوجه او است (شمس، ۱/۱۳۸۵: ۴۴۷؛ افتخار جهرمی و السان، ۳/۱۳۹۹: ۶۰ و ۶۱؛ نه‌رینی، ۲/۱۳۹۸: ۳۷۲).

لزوم توجه دعوا به خواننده به‌عنوان یکی از شرایط اقامه دعوا، ریشه در آرای برخی از فقهای امامیه دارد. در این راستا، صاحب‌جامع‌المقاصد گفته است که جواب مدعی علیه که ممکن است متضمن انکار ادعای مطرح شده یا اقرار به آن باشد، فرع بر توجه دعوا به او است (محقق ثانی، ۵/۱۴۰۸: ۳۵۳) و مرحوم ضیاء‌الدین عراقی که گویی متوجه نقص در ارائه تعریف از توجه دعوا به طرف دعوا بوده است، در مقام ارائه تعریف، مقرر داشته که دعوا متوجه شخصی است که اولاً، اختلاف و خصومت، به طرفیت او طرح شده باشد و ثانیاً، صدور حکم وضعی یا تکلیفی علیه او از قاضی تقاضا شود (عراقی، بی تا: ۱۱۹).

توضیح بیشتر آنکه به اعتقاد ایشان، زمانی که شخصی به طرفیت دیگری طرح دعوا می‌کند، اگر در نتیجه طرح این دعوا، او از قاضی بخواهد که حکم وضعی یا تکلیفی علیه طرف صادر شود، دعوا متوجه طرف خواهد بود. برای مثال، فرض کنید شخص «الف» به طرفیت شخص «ب» طرح دعوا می‌کند و از دادگاه تقاضا می‌کند که او را به پرداخت مبلغ مشخصی، الزام کند (حکم تکلیفی) و یا اینکه رابطه زوجیت او را با طرف دعوا احراز کند (حکم وضعی). در این دو مثال، دعوا متوجه طرف خواهد بود؛ اما اگر تقاضای صدور حکم تکلیفی یا وضعی از جانب مدعی، نسبت به شخصی صورت گیرد که طرف دعوا قرار داده نشده است، دعوا متوجه طرف، نخواهد بود؛ نظیر اینکه مدعی، ثمن معامله مشخصی را از طرف دعوا یعنی شخص «الف» مطالبه کند؛ در حالی که خریدار، شخص «ب» است یا اینکه مدعی، ادعای مالکیت یک مال را به طرفیت شخص «الف» مطرح کند؛ در حالی که شخصی که میان او و مدعی بر سر مالکیت، نزاع وجود دارد، شخص «ب» می‌باشد.

از این رو، چه در تعاریف ارائه شده از سوی علمای حقوق و چه در تعریف فقهی ارائه شده از

جانب صاحب شرح تبصرة المتعلمین، برای این که دعوا متوجه شخص باشد، باید ادعای در ماهیت حق ادعایی، علیه همان شخصی مطرح شود که طرف دعوا قرار گرفته است. این تعبیر که آشکارا از مفهوم مدعی علیه در تشخیص توجه دعوا به خوانده که به آن، در فقه، طرف خصومت گفته می شود (عراقی، بی تا: ۱۱۹)، مدد گرفته اند، در دعوایی که خوانده و مدعی علیه آن یکسان است، سبب تشخیص توجه دعوا به خوانده می گردد. با این حال، توجه دعوا به خوانده به عنوان یکی از قواعد عمومی راجع به شرایط اقامه دعوا که باید پس از اقامه دعوا توسط خواهان و قبل از ورود به ماهیت دعوا از جانب دادگاه، احراز گردد، در دعوا بر متوفایی که وارث یا ورثه ای دارد، با چالش جدی مواجه است.

توضیح بیشتر اینکه در دعوا بر چنین متوفایی، ادعای خواهان در ماهیت، در برابر شخصی مطرح می شود که فوت کرده است و در مقابل، قصد استیفای حق ادعایی، از وارث یا ورثه ای است^۱ که هر چند حق ادعایی علیه آن ها نیست، اما قانون، ایشان را تحت قیود و شرایطی مسئول ادای حق ادعایی گردانیده است^۲ و همین امر، تشخیص توجه دعوا به وارث را در زمان اقامه دعوا مشکل می سازد. برای مثال، فرض کنید شخص «الف» که مدعی است از شخص «ب» طلبکار است، ادعا می کند که شخص «ب» فوت کرده و از این رو، به طرفیت شخص «ج» طرح دعوا می کند و ادعا می کند که او، وارث شخص «ب» است. آیا پس از اقامه دعوا، دادگاه می تواند بر فرض اینکه ادعای طلب خواهان از متوفی وارد است، نتیجه بگیرد که حکم، علیه خوانده یعنی شخص «ج» است؟ پاسخ قطعاً منفی است؛ چراکه اولاً، ممکن است اساساً مدعی علیه فوت نکرده باشد؛ در حالی که بدهتاً می دانیم که صدق عنوان وارث بر شخص «ج»، فرع بر فوت شخص «ب» است. ثانیاً، در صورت فوت شخص «ب»، ممکن است خوانده، اصلاً وارث متوفی نباشد؛ در حالی که خوب می دانیم که رابطه وراثت نیاز به ارائه دلیل دارد و اصل، عدم آن است. ثالثاً، در صورت وجود رابطه وراثت میان شخص «ب» و «ج»، ممکن است ترکه ای از متوفی باقی نباشد تا از طریق آن، طلب خواهان پرداخت شود؛ در حالی که وارث، صرفاً تا میزان ترکه باقی مانده از مورث، مسئول ادای

۱. لازم به ذکر است که بحث از توجه دعوا به وارث زمانی مطرح می شود که متوفی حداقل یک وارث داشته باشد؛ خواه حاضر باشد یا غایب. اما در صورتی که متوفی، اصلاً وارث نداشته باشد یا وارث او معلوم نباشد، مسئله توجه دعوا به وارث، منتفی است؛ زیرا در این حالت، دعوا بر متوفی باید بر اساس مقررات مواد ۳۲۷ الی ۳۳۶ قانون امور حسبی به طرفیت مدیر ترکه یا وصی، مطرح شود.

۲. بر اساس ماده ۲۳۲ قانون امور حسبی: «دعوی بر میت اعم از دین یا عین باید به طرفیت ورثه و نماینده قانونی آنها اقامه شود...»

حقوق ادعایی بر متوفی است (علامه حلی، ۴/۱۴۱۳: ۴۴۶؛ منتظری، ۱۴۲۲: ۵۶۹؛ کاتوزیان، ۱۳۹۵ [ب]: ۳۸۷). آری جهت نفی این احتمالات، فقها دعوا را زمانی متوجه خواننده یعنی وارث می‌دانند که خواهان، قیود و شرایطی را که سبب می‌شود خواننده، مسئول ادای تعهدات متوفی گردد، اثبات کند و در این صورت است که وصف خواننده صرف از وارث زایل گشته و او مبدل به خواننده‌ای می‌شود که مدعی علیه نیز هست (شیخ طوسی، ۵/۱۴۲۴: ۲۷۵؛ نجفی، ۴۰/۱۳۶۲: ۲۵۳).

با این همه، در ادبیات حقوقی موجود به واکاوی و پاسخ به این چالش، پرداخته نشده است. برای مثال، برخی با اشاره به اینکه مفهوم خواننده و مدعی علیه لزوماً با یکدیگر یکسان نیستند، وارث را خواننده قانونی یا حکمی دعوا بر متوفی دانسته‌اند، اما در رابطه با شرایط توجه دعوا به او مطلبی را متذکر نشده‌اند (خدابخشی، ۱/۱۳۹۹: ۲۹۲-۲۹۰). به علاوه، برخی پس از بیان شرایط و معیارهای احراز توجه دعوا به خواننده، توجه دعوا به وارث را قطع از نظر از این شرایط و معیارها تلقی نموده و خواننده قرار گرفتن وارث را به اراده قانون‌گذار منسوب نموده‌اند؛ بی آنکه به شرایط توجه دعوا به وی پرداخته باشند (نهرینی، ۲/۱۳۹۸: ۳۸۹-۳۹۰). همچنین، در آثار برخی در بحث ایراد عدم توجه دعوا به خواننده، مثالی از دعوا بر متوفی که در آن، وارث، خواننده قرار گرفته، ذکر شده است، اما صحتی از شرایط توجه دعوا به نامبرده مطرح نشده است (افتخار جهرمی و السان، ۳/۱۳۹۹: ۶۴). نظر به کاستی موجود، مقاله حاضر با روش کتابخانه‌ای و میدانی، فراهم گردید تا با مراجعه به آرای فقهای امامیه، نقصان ادبیات حقوقی را در این زمینه، برطرف نماید؛ چراکه هرچند شرایط توجه دعوا به وارث در فقه امامیه غالباً به‌طور مستقیم و صریح مورد اشاره قرار نگرفته است، اما می‌توان آن را ذیل مباحث مربوط به شرایط توجه سوگند به وارث اصطیاد کرد (برای مثال نک: محقق حلی، ۴/۱۴۰۸: ۸۱؛ نجفی، ۴۰/۱۳۶۲: ۲۵۰). همچنین، در این نوشته، تلاش می‌شود که مطالعه حقوق ایران در رابطه با موضوع، مد نظر قرار بگیرد. از این رو، مقاله حاضر متشکل از دو قسمت است: در قسمت نخست، تکیه بر واکاوی و شناسایی شرایط توجه دعوا به وارث در فقه امامیه است. در این راستا به جهت طرح بحث شرایط توجه دعوا به وارث ذیل بحث راجع به شرایط توجه سوگند به وارث، ابتدائاً شرایط توجه سوگند به وارث در آرای فقهای امامیه مورد بررسی قرار می‌گیرد و پس از نسبت‌سنجی میان این شرایط و شرایط توجه دعوا به وارث، شرایط توجه دعوا به وارث شناسایی و تبیین می‌گردد. در قسمت دوم نیز، پس از روشن شدن هم‌پوشانی کامل بین شرایط توجه دعوا به وارث در حقوق ایران و دیدگاه برگزیده در فقه امامیه، بنیاد بحث بر این محور قرار می‌گیرد که چه راهکارهایی برای احراز این شرایط در حقوق ایران وجود دارد و چالش‌های مربوط به آن کدام‌اند. در این راستا، ابتدا گواهی انحصار وراثت به‌عنوان راهکار احراز دو شرط فوت و رابطه وراثت میان متوفی و خواننده مورد مطالعه قرار می‌گیرد و سپس، قبول

و عدم رد ترکه به عنوان راهکار احراز شرط بقای ترکه از جانب متوفی بررسی خواهد شد.

۱. شرایط توجه دعوا به وارث در فقه امامیه

زمانی که شخص، حقی را علیه متوفی ادعا می‌کند، از آنجا که مدعی علیه، شخصی است که فوت نموده و از این رو، وارث او به عنوان طرف دعوا تعیین می‌گردد، شرایطی چند لازم می‌آید تا وصف «طرف دعوی صرف» از وارث زایل گردد و عنوان مدعی علیه در ماهیت حق ادعایی، راجع به او صدق کند. این شرایط که سبب می‌گردد قاضی با فرض اینکه ادعای شخص در ماهیت حق ادعایی، صحیح است، حکم را علیه وارث تلقی کند، شرایط توجه دعوا به وارث نامیده می‌شود. با عطف به اینکه فقها مبحث جداگانه‌ای را برای بحث راجع به توجه دعوا به وارث و شرایط آن، اختصاص داده‌اند، در جست‌وجوی این مهم برآمدم و در نتیجه، با استقصا در کلام ایشان، شرایط توجه دعوا به وارث را ذیل مباحث شرایط توجه سوگند به وارث، یافتیم. از این رو، در فرصت حاضر از نوشتار، ابتدا شرایط توجه سوگند به وارث مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد و سپس، به نسبت سنجی میان این شرایط و شرایط توجه دعوا به وارث پرداخته می‌شود.

۱-۱. شرایط توجه سوگند به وارث

در فقه اسلامی، مطابق نبوی مشهور «البینه علی المدعی و الیمین علی من أنکر»، وظیفه مدعی در دعوا، ارائه بینه و وظیفه مدعی علیه، ادای سوگند می‌باشد. پس از طرح دعوا، پاسخ مدعی علیه ممکن است اقرار، انکار و یا سکوت باشد. بدیهی است که در صورت انکار و سکوت، اگر قاضی علم به موضوع داشته باشد، مطابق علم خود حکم می‌دهد و آلا از مدعی، طلب بینه می‌نماید. با این حال، اگر مدعی نتواند بینه اقامه کند، در صورتی که از مدعی علیه، درخواست سوگند نماید، قاضی از مدعی علیه می‌خواهد که سوگند ادا نماید (شهید ثانی، ۱/۱۴۱۲: ۲۴۲). فقها در رابطه با دعوا بر متوفی که به طرفیت وارث مطرح می‌شود، نسبت به قاعده پیشین عدول کرده‌اند و برای اینکه سوگند، متوجه وارث شود، صرف نداشتن بینه و درخواست ایتیان سوگند را کافی نمی‌دانند؛ بلکه جهت تحقق این امر، پدید آمدن شرایطی را نیز لازم دانسته‌اند که ذیلاً به طرح و ارزیابی آن خواهیم پرداخت.

۱-۱-۱. طرح دیدگاه‌های مختلف

شرایط توجه سوگند به وارث در کلام فقها با اختلافاتی همراه شده است. در این راستا، برخی از فقها، سوگند را متوجه وارث نمی‌دانند مگر آنکه مدعی به طور هم‌زمان، علم وارث به فوت مورث، علم وارث به وجود حق بر ذمه مورث و همچنین، بقای ترکه در ید یا ذمه وارث^۱ را ادعا نماید (محقق

۱. منظور از بقای ترکه در ذمه وارث، بدهکار بودن او به متوفی است.

حلی، ۴/۱۴۰۸: ۸۱؛ علامه حلی، ۳/۱۴۱۹: ۴۴۷؛ شهید ثانی، بی‌تا/۱۳: ۴۹۲؛ خویی، ۱/۱۴۲۸: ۸۹؛ مروارید، ۱۱/۱۴۱۰: ۳۱۴؛ تبریزی، ۱۴۲۷: ۲۱۸).

به اعتقاد ایشان، در صورت طرح این سه ادعا، وارث در صورت انکار، بر نفی دو ادعای نخست یعنی علم به فوت مورث و علم به وجود حق، سوگند نفی علم ادا می‌کند (محقق حلی، ۴/۱۴۰۸: ۸۱؛ طباطبایی، ۱۳/۱۴۲۲: ۱۳۳)؛ زیرا موضوع این دو سوگند، نفی فعل غیر می‌باشد. به عبارت دیگر، مدعی ادعا می‌کند مورث فوت کرده است و مدیون او بوده است. در این صورت اگر وارث بخواهد سوگند بتی ادا نماید، باید سوگند بخورد که مورث فوت نکرده و مدیون نمی‌باشد. بنابراین چون نمی‌تواند از روی قطع و یقین بر این دو امر سوگند ادا نماید، بر عدم علم خود سوگند می‌خورد. اما ادعای سوم در لسان مشهور فقها، راجع به امری است که متوجه خود وارث است؛ یعنی بقای ترکه در ید یا ذمه او؛ بنابراین او می‌تواند سوگند بتی ادا نماید (محقق حلی، ۴/۱۴۰۸: ۸۱؛ طباطبایی، ۱۳/۱۴۲۲: ۱۳۳). البته برخی در این مورد معتقد هستند که وارث می‌تواند باز هم سوگند بر نفی علم ادا نماید به خصوص اگر جواب او نمی‌دانم باشد (نجفی، ۴۰/۱۳۶۲: ۲۴۹). در نقطه مقابل یکی از فقهای معاصر بیان داشته که اگر مدعا، علم وارث نسبت به امری ولو ترک فعل غیر باشد و او واقعاً علم نداشته باشد، در این مورد، او سوگند بتی بر نفی ادعای مدعی ادا می‌نماید، اما اگر مدعا، علم نبوده و امری در واقع راجع به ترک فعل غیر باشد، مانند فوت مورث، در این صورت او سوگند نفی علم ادا می‌کند (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۷: ۲۷۰) صاحب جواهر نیز در فرضی که مدعا علم وارث باشد، امکان الزام وی به سوگند بتی را بعید ندانسته است (نجفی، ۴۰/۱۳۶۲: ۲۵۲).

در برابر قول نخست، برخی در مقام تحریر شرایط توجه سوگند به وارث گفته‌اند تا زمانی که فوت مورث، بقای ترکه در ید یا ذمه وارث و اشتغال ذمه مورث توسط مدعی، ادعا نشود، سوگند متوجه وارث نمی‌گردد (آشتیانی، ۱/۱۴۰۴: ۲۰۳-۲۰۲). از عبارات شیخ طوسی نیز به‌رغم آنکه مسئله توجه سوگند را به‌طور مستقل مطرح نموده، عدم اشتراط علم قابل استنباط است؛ به‌خصوص آنجا که در مقام بیان اقسام سوگند به اعتبار موضوع، از سوگند بر نفی علم از سوی وارث نامبرده؛ در حالی که صرف ادعای حق بدون انضمام به علم وارث را برای توجه سوگند کافی دانسته است (شیخ طوسی، ۸/۱۳۸۷: ۲۰۶؛ نجفی، ۴۰/۱۳۶۲: ۲۵۲).

با دقت نظر در قولین، ملاحظه می‌گردد که جهت توجه سوگند به وارث، راجع به شرطیت ادعای بقای ترکه در ید یا ذمه وارث، اتفاق نظر وجود دارد و اختلاف راجع به این است که برخی ادعای علم وارث نسبت به فوت و حق موضوع نزاع را شرط دانسته‌اند؛ در حالی که برخی ادعای علم در این دو مورد را شرط نمی‌دانند و صرف ادعای فوت و حق موضوع نزاع را کافی می‌دانند. در توجیه ضرورت

ادعای علم در قول نخست گفته شده که در صورتی که ادعای علم مطرح نشود، وارث مدعی علیه نبوده تا سوگند متوجه او گردد؛ چراکه اگر مدعی صرفاً ادعا کند که شخص فوت نموده و حقی نسبت به او دارد، این ادعای نفی علیه وارث محسوب نمی‌شود تا سوگند نیز متوجه او گردد. یکی از فقهای معاصر در این خصوص بیان داشته است: «اگر ادعای علم وارث نشده باشد چیزی (پرداخت) بر او واجب نیست؛ زیرا مدعی چیزی را علیه وارث ادعا نمی‌کند تا سوگند متوجه او گردد» (خویی، ۱/۱۴۲۸: ۸۹). این نظر بدان معناست که در نظر ایشان در صورت عدم ادعای علم، اصلاً وارث مدعی علیه محسوب نمی‌گردد.

با این حال، این دیدگاه خالی از جواب باقی نمانده و در پاسخ به آن و تقویت قول دوم در محل نزاع، گفته‌اند همین که ادعای فوت مورث، حق بر ذمه او و بقای ترکه مطرح گردد و وارث تکذیب نماید، مدعی علیه محسوب می‌شود (آشتیانی، ۱/۱۴۰۴: ۲۰۳). علاوه بر این، فقها آنگاه که علم وارث را در بیان ادعا شرط دانسته‌اند، در صدد بیان شرایط صدق عنوان مدعی علیه بر وارث نبوده‌اند؛ زیرا ممکن است یکی یا همه امور سه‌گانه به وسیله بینه ثابت شود، و در این صورت مسلماً بدون ادعای علم نیز چیزی علیه وارث ادعا شده و او مدعی علیه است (آشتیانی، ۱/۱۴۰۴: ۲۰۴).

۱-۱-۲. ارزیابی دیدگاه‌های مختلف

با ملاحظه این دو قول، به نظر می‌رسد که قول به عدم اشتراط علم، موجه باشد؛ زیرا نخست، فقهای مدعی اشتراط علم، بیان داشته‌اند در صورتی که مدعی اعتراف به عدم علم نماید، سوگند متوجه وارث نمی‌شود (محقق حلی، ۴/۱۴۰۸: ۸۱؛ علامه حلی، ۳/۱۴۱۳: ۴۴۷؛ شهید ثانی، بی‌تا/۱۳: ۴۹۲) که این بیان حاکی از آن است که فقها به جهت احتراز از آنکه با وجود اعتراف مدعی به جهل وارث، سوگند ادا شود، ادعای علم را شرط دانسته‌اند؛ چراکه در صورت اعتراف مدعی به جهل وارث نسبت به فوت یا حق، طلب سوگند از وی در خصوص فوت مورث یا حق لغو خواهد بود. دوم، عموماً بیان‌کننده توجه سوگند به طرف دعوا در فرض فقدان بینه و اخبار خاصی که سوگند بر نفی علم را تجویز می‌نمایند، خالی از قید اشتراط ادعای علم هستند (رشتی، ۱/۱۴۰۱: ۳۱۹، ۳۲۰). سوم، ادعای علم، حتی در لسان فقهایی که آن را به صورت شرط بیان نموده‌اند، شرط نبوده و از این امر که متعاقب آن بیان داشته‌اند در صورت اعتراف به جهل، سوگند متوجه نمی‌گردد، آشکار می‌شود که اقرار به جهل، مانع توجه سوگند به وارث است (آشتیانی؛ ۱۴۰۴: ۲۰۶). چهارم، اگرچه عدم اعتراف به جهل نیز در ادله و اخبار ذکر نشده، اما بدیهی است که فرض اعتراف مدعی به جهل وارث از مدلول روایت به سببی که پیش‌تر بیان شد، خارج است.

سؤالی که پس از ارزیابی این دو قول مطرح می‌شود این است که چرا فقها در دعوا بر متوفی که

به طرفیت وارث مطرح می‌شود، از قاعده توجه سوگند که پیش‌تر بیان شد، عدول نمودند و شرایطی را نیز برای احراز آن مقرر نموده‌اند؟ پاسخ به این پرسش از آن جهت اهمیت دارد که ممکن است گفته شود هر ادعایی که شخص در جریان طرح دعوی خویش مطرح می‌کند، می‌تواند مشمول قاعده «البینه علی المدعی و الیمین علی من أنکر» قرار بگیرد و سبب شود که نسبت به هر ادعا، شخص وارث در موضع منکر قرار بگیرد و سوگند متوجه او شود. لذا دلیل اینکه در کلام فقها، توجه سوگند به وارث نیازمند حصول شرایطی قلمداد شده است، چیست؟

در پاسخ می‌گوییم که تا جایی که نویسندگان به جست‌وجو پرداختند، آرای فقها عاری از چنین تعلیلی است؛ مگر یکی از فقهای معاصر که به اعتقاد ایشان، علت اشتراط هم‌زمان این امور این است که اگر مدعی، فوت مورث و بقای ترکه در ید یا ذمه وارث را ادعا کند، اما اشتغال ذمه مورث را ادعا نکند یا اگر این شخص، اشتغال ذمه مورث را ادعا کند ولی بقای ترکه یا وفات را ادعا نکند یا این‌که فوت مورث را ادعا کند ولی بقای ترکه یا اشتغال ذمه را ادعا نکند، دعوی مدعی به‌نحوی که وارث مکلف به واکنش نشان دادن در برابر او (نظیر جواب دادن) باشد، شنیده نمی‌شود (آشتیانی، ۱۴۰۴: ۲۰۲). به نظر می‌رسد که دیدگاه ایشان خالی از ایراد باشد؛ چراکه وارث در صورتی مسئول ادای حقوق ادعایی بر متوفی است که اولاً فوت محرز باشد، ثانیاً، ترکه‌ای از او باقی مانده باشد و ثالثاً، حقی بر عهده او وجود داشته باشد. برای مثال، فرض کنید شخصی که ادعای طلب از متوفی دارد، به طرفیت وارث او اقامه دعوا می‌کند و دو امر فوت و طلب را ادعا می‌کند؛ اما در رابطه با بقای ترکه از متوفی هیچ ادعایی را مطرح نمی‌سازد. در این صورت، طرح این دو ادعا و عدم ابراز ادعا نسبت به بقای ترکه، سبب می‌شود که حتی در رابطه با دو ادعای مطرح شده، سوگند متوجه وارث نگردد؛ چراکه مسئولیت وارث در برابر ادعاهایی که علیه متوفی مطرح می‌شود، شخصی نمی‌باشد و او صرفاً در حدود ترکه به‌جامانده از متوفی، مسئول ادای تعهدات او است (جوهری، بی‌تا/۱: ۱۶۲؛ علامه حلی، ۴/۱۴۱۳: ۴۴۶؛ منتظری، ۳/۱۴۱۵: ۴۵۸) تا جایی که این امر در لسان فقها، اجماعی شناخته می‌شود (خویی، ۱/۱۴۰۹: ۳۰۹؛ مقدّس اردبیلی، ۹/۱۴۰۳: ۱۰۰).^۱ لذا اگر حداقل یکی

۱. در حقوق ایران نیز شخصی نبودن مسئولیت وارث در برابر تعهدات متوفی و محدودیت آن تا میزان ترکه، امری مسلم تلقی می‌شود و علاوه بر تصریح به آن در مواد ۲۲۵ و ۲۲۶ قانون امور حسبی در آرای علمای حقوق نیز شناسایی شده است. برای مثال، برخی گفته‌اند که وارث، شخصیت حقوقی مورث را ادامه نمی‌دهد و به همین جهت، دیون متوفی بر عهده او قرار نمی‌گیرد (کاتوزیان، [الف]: ۲۶۹). به علاوه، عده‌ای بیان کرده‌اند: «دیون متوفی هرگز به ورثه او انتقال پیدا نمی‌کند، مگر به تبع اموال متوفی» (شهیدی، ۱۳۹۴: ۶۰). برخی نیز این چنین نوشته‌اند: «اگر ترکه‌ای نباشد طرح دعوا بر وارث، لغو است» (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۸: ۶۳۶).

از این سه امر در مرحله ادعا مطرح نشود، امکان محکومیت وارث به قیاس اولویت وجود ندارد و از این رو، توجه سوگند به او نیز امر لغوی به حساب می‌آید؛ زیرا یکی از آثار ممکنه توجه سوگند به وارث، صدور حکم محکومیت او است و چون در فرض عدم طرح حداقل یکی از سه ادعا، امکان محکومیت وارث وجود ندارد، امکان توجه سوگند نیز وجود نخواهد داشت.^۱

لازم به ذکر است که اثبات یک یا دو مورد از سه ادعای پیش گفته، مانع از توجه سوگند به وارث نمی‌گردد. به عبارت دیگر، برای توجه سوگند به وارث، لازم نیست که فقط و فقط ادعای بدون دلیل از سوی مدعی مطرح شود؛ بلکه در صورتی که یک یا دو مورد از این سه مدعا به نحوی اثبات گردد نیز سوگند نسبت به مدعای اثبات نشده متوجه وارث می‌گردد. بنابراین، زمانی توجه سوگند مطرح می‌شود که مدعا به طریق دیگری قابل اثبات نباشد (طباطبایی، ۱۳۳: ۱۳/۱۴۲۲؛ طباطبایی مجاهد، بی تا/۱: ۷۴۸). برای مثال اگر بر فوت مورث، بینة اقامه شود، مدعی باید دو امر دیگر را ادعا نماید، همان طور که اگر یکی از امور ثلاثه به وسیله اقرار اثبات گردد. به علاوه، از آنجایی که این سه ادعا مجتمعاً شرط می‌باشد، در صورت ادای یک سوگند از سوی وارث، دعوا ساقط شده و نیازی به دو سوگند دیگر نمی‌باشد؛ زیرا بر فرض اثبات دو مدعای دیگر، باز هم دعوا بی‌ثمر خواهد بود. آری اگر سوگندی که وارث ادا می‌کند، سوگند نفی علم باشد، دعوا ساقط می‌شود، اما اصل مدعا و حق رد نمی‌شود؛ زیرا ملازمه‌ای بین عدم علم وارث و عدم وجود حق وجود ندارد؛ بلکه او می‌تواند بعداً بینة بر حق یا علم اقامه نماید، ولی اگر سوگند بتی ادا نماید، دیگر ادعا با اقامه بینة نیز قابل استماع نمی‌باشد (رشتی، ۱/۱۴۰۱: ۳۰۹؛ آشتیانی، ۱/۱۴۰۴: ۱۹۸).

۲-۱. نسبت سنجی شرایط توجه سوگند به وارث و شرایط توجه دعوا به او

در آرای فقهای امامیه، دو رویکرد عمده در مورد نسبت و ارتباط میان شرایط توجه سوگند و توجه دعوا به وارث وجود دارد. در این قسمت از مقاله، پس از طرح این دو دیدگاه، به شرح و تبیین دیدگاه برگزیده خواهیم پرداخت.

۱. لازم به ذکر است که محدودیت مسئولیت وارث تا میزان ترکه، منافاتی با صدور حکم به محکومیت او در دعوا بر متوفی، ندارد؛ نظیر دعوی طلبکار شخص ورشکسته که بر اساس ماده ۴۱۹ قانون تجارت، به طرفیت مدیر تصفیه مطرح می‌شود و در نتیجه این دعوا، ممکن است مدیر تصفیه محکوم شود؛ در حالی که محکوم به از اموال تاجر ورشکسته پرداخت می‌شود؛ نه مدیر تصفیه. آری در راستای رد این منافات است که در دادنامه شماره ۲۱/۲۷۲ مورخ ۱۳۶۸/۴/۱ شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور، حکم به محکومیت ورثه از محل ترکه متوفی صادر شده است (نقل از رودیجانی، ۱۳۹۷: ۵۴۶).

۱-۲-۱. طرح دیدگاه‌های مختلف

شهید ثانی در مسالک در تشریح سخن محقق حلی می‌فرماید که هرگاه که خود مدعی، وارث را تصدیق نماید و یاری دهد در اینکه او عالم به فوت یا حق نیست و یا ترکه‌ای باقی نمانده است، اصلاً دعوا متوجه وارث نمی‌گردد تا سوگندی بر آن مترتب شود. از نظر ایشان که با ظاهر سخن محقق در شرایع و علامه در قواعد منطبق است، اگر هر کدام از شرایط پیش‌گفته برای توجه سوگند محقق نشود، دعوا نیز متوجه وارث نمی‌گردد. (شهید ثانی، بی‌تا/۱۳، ۴۹۲؛ محقق حلی، ۴/۱۴۰۸: ۸۱، علامه حلی، ۳/۱۴۱۳: ۴۴۷). بنابراین از نظر ایشان، شرایط توجه دعوا، همان شرایط توجه سوگند است و اصلاً فرضی را نمی‌توان تصور نمود که دعوا متوجه وارث باشد ولی سوگند متوجه او نگردد (رشتی، ۱/۱۴۰۱: ۳۱۸).

در مقابل، از عبارات برخی از فقها بر می‌آید که آن‌ها، توجه سوگند را فرع بر توجه دعوا می‌پندارند. به اعتقاد ایشان، رابطه بین توجه دعوا و توجه سوگند از نوع اعم و اخص مطلق بوده و هر جا که سوگند متوجه وارث گردد، لاجرم دعوا نیز متوجه او بوده است، ولی بر عکس هر جا که دعوا متوجه باشد، ضرورتاً سوگند متوجه وارث نمی‌باشد. این گروه از فقها معتقدند که ممکن است دعوایی متوجه وارث شود، حال آنکه هرگز نوبت به توجه سوگند نرسد. برای مثال ممکن است ادعای فوت مورث یا وجود حق یا بقای ترکه، به وسیله بینه یا اقرار یا علم قاضی اثبات گردد و در این صورت، دعوایی متوجه وارث شده و چه بسا او محکوم نیز می‌شود بدون آنکه نیاز به ادای سوگند و توجه سوگند به او باشد (رشتی، ۱/۱۴۰۱: ۳۱۸؛ محقق حلی، ۱۴۱۰: ۲۷۵، طباطبایی، ۱۳/۱۴۲۲: ۱۳۳، نجفی، ۴۰/۱۳۶۲: ۲۵۰؛ آشتیانی، ۱/۱۴۰۴: ۲۰۲؛ گلپایگانی، ۱/۱۴۰۱: ۴۲۰). در صورتی که رابطه توجه دعوا و سوگند به شرح فوق باشد، شرایط توجه دعوا را می‌توان در موارد زیر منحصر نمود: ادعای فوت مورث یا اثبات آن، ادعای وجود حق یا اثبات آن، ادعای بقای ترکه یا اثبات آن. افزون بر این موارد، عدم اقرار وارث و عدم وجود علم قاضی و بینه بر تمامی مدعاها به ضمیمه استخلاف مدعی، از شرایط توجه سوگند است. البته صاحب جواهر ایراد کرده است که ادعای علم یا وجود حق شرط نمی‌باشد؛ زیرا بدون آن نیز عنوان مدعی علیه بر وارث صدق می‌کند (نجفی، ۴۰/۱۳۶۲: ۲۵۰).

۱-۲-۲. دیدگاه برگزیده

به نظر می‌رسد تقریر سومی از ارتباط میان شرایط توجه دعوا و شرایط توجه سوگند ممکن باشد. توضیح آنکه همان طور که دانستیم، توجه دعوا به طرف دعوا در صورتی است که به فرض وارد بودن ادعای خواهان، قاضی بتواند حکم را علیه خواننده تلقی کند. در این معنا در دعوا بر متوفی که به طرفیت وارث اقامه می‌شود، برای اینکه دعوا متوجه وارث باشد، قاضی نیاز به ورود به ماهیت دعوا

یعنی حق ادعایی مدعی نسبت به متوفی ندارد؛ چراکه توجه دعوا از ملزومات شکلی دعوا بوده و در رابطه با احراز آن‌ها، دخالت دادن امور ماهوی صائب نمی‌باشد. آری همین که برای قاضی محرز شود که ادعایی در ماهیت وجود دارد و به طرف شخصی مطرح شده است، کفایت می‌کند و لازم نیست که ادعای در ماهیت را در زمره توجه دعوا و شرایط آن آورد؛ همچنان‌که در نفس «توجه دعوا»، لزوم وجود ادعای در ماهیت، مستتر است؛ یعنی تا ادعایی در ماهیت وجود نداشته باشد، سخن از توجه دعوا و شرایط آن، بی‌معنا است. از این‌رو، با خارج نمودن ادعای حق موضوع نزاع به‌عنوان ادعایی ماهوی از شرایط توجه سوگند، دو ادعا یعنی ادعای فوت و بقای ترکه، باقی می‌ماند و اکنون، سؤال این است که آیا با صرف این دو ادعا، دعوا متوجه وارث می‌گردد یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا قاضی می‌تواند با فرض اینکه ادعای مدعی در ماهیت وارد است، حکم را علیه طرف دعوا که توسط مدعی، وارث متوفی معرفی شده است، تلقی کند بی‌آنکه احراز شرایطی لازم باشد؟

پاسخ قطعاً منفی است؛ چراکه مادام که این دو ادعا اثبات نشده باشد، ممکن است اساساً مدعی علیه فوت نکرده باشد یا در صورت فوت، ترکه‌ای از متوفی باقی نباشد تا از طریق آن، حق خواهان ادا شود. از این‌رو، لازم است که جهت نفی این احتمالات، ادعای فوت و بقای ترکه، از مرحله ادعای صرف به مقام اثبات برسد تا دعوا متوجه وارث شود. گویی این تفکیک، مد نظر شیخ طوسی نیز بوده است؛ آنجا که بیان می‌دارد که در دعوا بر متوفی، اگر فوت و بقای ترکه اثبات شود، نوبت به ورود به ماهیت حق ادعایی و شنیدن آن از سوی قاضی می‌رسد (شیخ طوسی، ۵/۱۴۲۴: ۲۷۵). صاحب جواهر نیز که گویی تفکیک پیش‌گفته را مدنظر داشته است، شرایط توجه سوگند به وارث را متفاوت از شرایط توجه دعوا به او می‌داند و معتقد است که تنها در صورتی که فوت مورث، بقای ترکه از او و رابطه وراثت میان او و طرف دعوا، اثبات شود، دعوا متوجه وارث خواهد بود (نجفی، ۴۰/۱۳۶۲: ۲۵۳).

با دقت در نظر اخیر، ملاحظه می‌گردد که صاحب جواهر، یک شرط تحت عنوان اثبات رابطه وراثت میان متوفی و طرف دعوا به دو شرط پیش‌گفته یعنی اثبات فوت و بقای ترکه اضافه می‌کند که اکثر فقها از تصریح به آن، غافل بوده‌اند. توضیح بیشتر آنکه زمانی که شخص ادعایی علیه متوفی دارد و به طرف شخص دیگری ادعا می‌کند که به‌زعم خویش، وارث متوفی است، این ادعا را به‌طور ضمنی مطرح می‌کند که طرف دعوا، وارث متوفی است و با توجه به اصل عدم، او است که باید رابطه وراثت میان طرف دعوا و متوفی را اثبات کند. از این‌رو، به نظر ما صاحب جواهر به درستی، این امر را در زمره شرایط توجه دعوا به وارث قلمداد کرده است و چه بسا بتوان گفت که عدم تصریح اکثر فقها به این امر، به معنای عدم شرطیت آن نمی‌باشد؛ بلکه از بابت واضح بودن این امر است. با وجود این، به‌رغم عدم تصریح به این شرط در کلام اکثر فقها، شرطیت آن را می‌توان از عبارت ایشان

اصطیاد نمود. برای مثال، شیخ طوسی پس از اینکه شرط ورود به ماهیت دعوا را اثبات فوت و بقای ترکه اعلام می‌نماید، مقرر می‌کند که پس از احراز این دو شرط، قول «پسر متوفی» مبنی بر نفی علم بر وجود حق ادعایی، مقدم می‌شود (شیخ طوسی، ۱۴۲۴/۵: ۲۷۵). گویی لزوم اثبات رابطه وراثت برای ایشان، امری بدیهی بوده است که به جای لفظ «وارث» از عبارت «پسر متوفی» استفاده نموده است که رابطه وراثت میان او و متوفی آشکار است.

پس در این معنا، توجه دعوا به وارث مستلزم اثبات فوت مورث، اثبات بقای ترکه و اثبات وجود رابطه وراثت بین متوفی و طرف دعواست و از این رو، می‌توان گفت که میان شرایط توجه دعوا و شرایط توجه سوگند، رابطه عموم و خصوص من وجه وجود دارد؛ یعنی ممکن است دعوا متوجه وارث گردد، در حالی که سوگند نیز متوجه او شود و یا ممکن است دعوا متوجه وارث گردد، در حالی که سوگند متوجه او نگردد. همچنین ممکن است در فرضی تنها سوگند متوجه وارث شود ولی هیچ‌گاه دعوا متوجه او نشود. بدیهی است در فرض چهارم، ممکن است که نه سوگند و نه دعوا متوجه وارث نگردد. توضیح بیشتر آنکه در حالت نخست، ممکن است دعوا متوجه وارث گردد بدون آنکه شرایط توجه سوگند فراهم باشد. در این فرض، شرایط سه‌گانه توجه دعوا یعنی فوت، بقای ترکه و رابطه وراثت به طریقی غیر از ادای سوگند مانند بینه نزد دادگاه به اثبات می‌رسد و مدعی در ماهیت حق مورد ادعا نیز بینه اقامه می‌نماید؛ بنابراین نوبت به توجه سوگند نمی‌رسد. حالت دیگر آنکه شرایط توجه سوگند فراهم است، اما به علت عدم تحقق شرایط توجه دعوا، دعوا متوجه وارث نمی‌گردد. در این فرض، ادعای فوت، بقای ترکه و حق موضوع نزاع، مطرح می‌شود؛ در حالی که حداقل یکی از این ادعاها به هیچ طریقی حتی نکول وارث یا سوگند مدعی نیز اثبات نشود. برای مثال، با ادای یک سوگند از سوی وارث در نفی یکی از سه ادعا، شرایط توجه دعوا محقق نمی‌شود. حالت سوم جایی است که شرایط توجه دعوا و سوگند هر دو فراهم باشد. در این فرض، ادعای فوت، بقای ترکه، رابطه وراثت و حق موضوع نزاع مطرح می‌شود؛ در حالی که تمام این ادعاها اثبات می‌شود و حداقل یکی از ادعاها با سوگند مدعی یا نکول وارث ثابت می‌شود. حالت چهارم نیز آن است که هیچ‌یک از شرایط توجه دعوا و سوگند فراهم نباشد. در این فرض حداقل یکی از سه ادعای فوت، بقای ترکه و رابطه وراثت مطرح نمی‌شود و در نتیجه، نه دعوا متوجه وارث می‌گردد و نه سوگند.

۲. راهکارهای احراز شرایط توجه دعوا به وارث در حقوق ایران

در حقوق ایران، شرایط توجه دعوا به وارث، همان است که پیش‌تر در فقه امامیه مورد شناسایی قرار گرفت؛ یعنی اثبات فوت، اثبات رابطه وراثت میان متوفی و خواننده و اثبات بقای ترکه. دو شرط نخست با دقت نظر در فراز نخست ماده ۲۳۲ قانون امور حسبی آشکار می‌گردد که به موجب آن: «دعوی بر

میت اعم از دین یا عین باید به طرفیت ورثه و یا نماینده قانونی آن‌ها اقامه شود...». بر این بنیاد، زمانی که شخص ادعایی علیه دیگری دارد و وصف میت به او می‌دهد، منطقی می‌بایست فوت او را اثبات کند؛ چراکه فوت، ادعایی است که خلاف اصل استصحاب حیات مدعی علیه می‌باشد. همچنین، در این ادعا که به طرفیت وارث مطرح می‌شود، اثبات رابطه وراثت میان متوفی و خوانده نیز باید از سوی مدعی، انجام پذیرد؛ زیرا این رابطه، امری وجودی است که به دلیل مخالفت با اصل عدم چنین رابطه‌ای، لاجرم باید اثبات گردد. آری در راستای اثبات این دو شرط است که مقررات راجع به گواهی انحصار وراثت در مواد ۳۶۰ الی ۳۷۴ قانون امور حسبی وضع شده است؛ خاصه آنکه با دقت نظر در ماده ۳۶۰ و ۳۷۲ قانون امور حسبی اثبات فوت و رابطه وراثت از مندرجات اصلی این گواهی است. شرط سوم نیز با دقت نظر در مواد ۲۲۵ و ۲۲۶ قانون امور حسبی قابل ملاحظه است. به موجب ذیل ماده ۲۲۵ این قانون که مقرر می‌دارد: «دیون و حقوقی که به‌عهده متوفی است، بعد از هزینه کفن و دفن و سایر هزینه‌های ضروری از قبیل هزینه حفظ و اداره ترکه باید از ترکه داده شود.» مسئولیت وارث در برابر مدعی متوفی، مشروط به بقای ترکه از او است که باید توسط مدعی اثبات شود و الا دعوی طرح شده، متوجه وارث نخواهد بود. این امر از صدر ماده ۲۲۶ همان قانون با این بیان که: «ورثه ملزم نیستند غیر از ترکه چیزی به بستانکاران بدهند...» نیز قابل شناسایی است.

با این توضیح، باید گفت که برخلاف دشواری‌هایی که در فقه امامیه جهت اثبات و احراز سه شرط پیش‌گفته به‌عنوان شرایط توجه دعوا به وارث وجود دارد و شرح آن گذشت، در حقوق ایران، دو راهکار برای احراز این شرایط در نظر گرفته شده است که در این مجال از مقاله، به بررسی و تحلیل آن‌ها خواهیم پرداخت. از این رو، ابتدا گواهی انحصار وراثت را به‌عنوان راهکار احراز فوت و رابطه وراثت میان متوفی و خواننده مورد مطالعه قرار می‌دهیم و سپس به قبول و عدم رد ترکه به‌عنوان راهکار احراز بقای ترکه می‌پردازیم.

۲-۱. گواهی انحصار وراثت

گواهی انحصار وراثت به دلیل این که متضمن تصدیق فوت شخص و رابطه وراثت سایرین با او می‌باشد (ماده ۳۶۰ و ۳۷۲ قانون امور حسبی)، راهکاری است که جهت احراز فوت و رابطه وراثت میان متوفی و خواننده دعوا بر متوفی، مورد استناد قرار می‌گیرد. ذکر این راهکار در قانون امور حسبی و عدم وجود راهکار قانونی دیگری که احراز فوت و رابطه وراثت را از طریق سایر دلایل نیز ممکن بداند، سبب شده است که در رابطه با گواهی انحصار وراثت، دو پرسش مطرح شود: نخست اینکه در دعوا بر متوفی، آیا گواهی انحصار وراثت، تنها دلیلی است که می‌تواند فوت و رابطه وراثت میان متوفی و خواننده را اثبات کند یا اینکه سایر دلایل نظیر شهادت شهود، اقرار خواننده، سوگند و... نیز

می‌توانند این دو شرط را اثبات کند؟ دوم نیز اینکه ضمانت اجرای ارائه گواهی انحصار وراثت هنگام اقامه دعوا بر متوفی چیست؟ در فرصت حاضر از نوشتار، به پاسخ به این دو پرسش خواهیم پرداخت.

۱-۲. طریقت یا موضوعیت

در دیدگاه طریقت محور، گفته می‌شود آنچه در رابطه با گواهی انحصار وراثت از اهمیت برخوردار است، قدرت اثبات کننده فوت و رابطه وارث آن است و نباید با چشم پوشی از این ملاک، برای گواهی انحصار وراثت موضوعیت قائل شویم و آن را تنها دلیلی بدانیم که توان اثبات این دو شرط را دارد. در مقابل، دیدگاه موضوعیت محور قرار دارد که بر بنیاد آن، تنها دلیلی که قادر به اثبات فوت و رابطه وارث است، گواهی انحصار وراثت است.

دیدگاه طریقت محور در رویه قضایی نیز طرفدارانی دارد: برای مثال، در دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۰۱۰۰۸۶۹ مورخ ۱۳۹۲/۰۷/۱۴ شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان تهران، این چنین می‌خوانیم: «... صرف عدم ارائه گواهی حصر وراثت مانعی در جهت پذیرش دعوی به خواسته معنونه نمی‌باشد و دعوی مطروحه به لحاظ دلالت و اسناد و مدارک به نام خواهان قابلیت پذیرش و استماع را دارد بنابر تجویز مواد ۲ و ۳ از قانون آیین دادرسی مدنی محاکم دادگستری مکلف هستند به دعوی که برابر مقررات درخواست شده اند رسیدگی کرده و حکم مقتضی را صادر و فصل خصومت نمایند...» (سامانه ملی آرای قضایی پژوهشگاه قوه قضائیه، مشاهده شده در تاریخ ۱۴۰۰/۰۲/۱۲). همچنین، در دادنامه شماره ۹۹۰۹۹۷۸۳۱۱۱۰۰۴۴۸ مورخ ۱۳۹۹/۰۴/۰۲ شعبه یازدهم دادگاه حقوقی کرمانشاه، فوت و رابطه وراثت از طریق اعلام وکیل خواهان و احدی از خواندگان، شهادت نامه و گواهی فوت، احراز گشته است. به موجب این رأی: «نظر به اینکه به موجب گواهی فوت آقای ... فرزند ... در تاریخ ۹۹/۱/۳ در شهرستان کرمانشاه فوت نموده و حسب اعلام احدی از خواندگان و نیز وکیل منتخب خواهان وراثت حین الفوت مرحوم ... آقایان ... و ... می‌باشد...».

به رغم سکوت رویه قضایی، پذیرش دیدگاه نخست می‌تواند بر این مبانی استوار باشد: نخست، پیشینه فقهی بحث که مباحث حقوقی کنونی بر بنیاد آن وضع شده است، نشان می‌دهد که امکان اثبات این دو شرط با سایر دلایل نظیر بینه و سوگند نیز وجود دارد. دوم، هدف از ارائه گواهی مزبور، احراز فوت و رابطه وراثت است که چنین هدفی با شهادت شهود، تحقیقات محلی، اقرار خواننده و... نیز می‌تواند محقق شود. سوم، هیچ نص قانونی مبنی بر اینکه در دعوا بر متوفی، تنها دلیل اثبات کننده این دو شرط، گواهی پیش گفته باشد، وجود ندارد. در جهت تقویت مبنای اخیر، گفته‌اند که بررسی قوانین موضوعه و به خصوص، قوانین شکلی و مرتبط با اصول محاکمات، نشان می‌دهد که صراحت قانونی در خصوص موضوعیت گواهی انحصار وراثت وجود ندارد (داوودی، ۱۳۸۵: ۱۱۹). چهارم، اگر قائل

به موضوعیت این گواهی باشیم، ممکن است حق خواهان تضییع شود؛ چراکه تنها وارث می‌تواند این گواهی را تحصیل کند و در صورت عدم اقدام او، مدعی به حقوق خویش دست پیدا نخواهد کرد. با وجود این، به نظر می‌رسد که ادله‌ای که می‌توان برای طریقت گواهی انحصار وراثت قائل شد، یارای مقاومت در برابر مبانی دیدگاه موضوعیت‌محور ندارد و پذیرش موضوعیت گواهی انحصار وراثت در احراز فوت و رابطه وراثت، به صواب نزدیک‌تر است؛ زیرا نخست، اختلافات فقهی موجود در رابطه با سوگند به‌عنوان دلیل اثبات فوت (که برخی ادعای علم به فوت را شرط می‌دانند و برخی، ادعای فوت را)، به خوبی نشان می‌دهد که هدف قانون‌گذار، موضوعیت این گواهی است تا از بروز اختلاف‌نظرهای فقهی در دادرسی مدنی جلوگیری شود. گویی بدین سبب بوده است که یکی از علمای حقوق، معتقد است که در دعوا بر متوفی، امکان استحضار وراثت وجود ندارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۷: ۱۰۸۵).

دوم، اهمیت گواهی انحصار وراثت به اندازه‌ای است که درخواست صدور گواهی انحصار وراثت، مستلزم رعایت تشریفات قانون امور حسبی بوده و رسیدگی به آن به‌موجب بند ۹ ماده ۹ قانون شوراهای حل اختلاف در صلاحیت شوراهای حل اختلاف قرار گرفته است. به‌همین دلیل، اگر این گواهی در نظر قانون‌گذار از اهمیت و موضوعیت برخوردار نبود، هیچ دلیلی وجود نداشت که قسمت قابل توجهی از مقررات موضوعه، به آیین رسیدگی به آن اختصاص یابد.

سوم، این شبهه را باید از ذهن پاک کرد که تنها وارث است که می‌تواند صدور گواهی انحصار وراثت را تقاضا کند؛ زیرا ماده ۳۶۰ قانون امور حسبی صریحاً جواز درخواست گواهی انحصار وراثت را در کنار وارث، به سایر اشخاص ذی‌نفع اعطا کرده است. به‌موجب این مقرر: «در صورتی که وارث متوفی یا سایر اشخاص ذی‌نفع بخواهند تصدیق انحصار وراثت تحصیل کنند، درخواست‌نامه کتبی مشتمل بر نام و مشخصات درخواست‌کننده و متوفی و ورثه و اقامتگاه آن‌ها و نسبت بین متوفی و وارث تنظیم نموده، به دادگاه تسلیم می‌نمایند.» آری نظر به این تجویز قانونی است که گفته‌اند: «از جمله اشخاص ذی‌نفع در ترکه، غیر از وارث، عبارتند از، طلبکار متوفی به‌منظور تشخیص رسمی وارث برای دریافت سهم ایشان از بدهی متوفی که به نسبت سهم الارث بر عهده آنان قرار می‌گیرد.» (شهیدی، ۱۳۹۴: ۲۷۱).

چهارم، قائل شدن به طریقت گواهی انحصار وراثت، در فرضی که دلیل خواهان برای اثبات فوت و رابطه وراثت، شهادت‌نامه یا سوگند طرف مقابل باشد، ممکن است منجر به اطاله دادرسی گردد؛ چراکه در این فرض، خوانده دعوا می‌تواند با ادعای جعل نسبت به شهادت‌نامه یا عدم حضور در جلسه رسیدگی در فرض استحضار، دادرسی را مطول گرداند.

پنجم، پذیرش موضوعیت گواهی انحصار وراثت از تباری طرفین در دعوا جلوگیری می‌کند. برای مثال، فرض کنید شخص «الف» با شخص «ب» که تنها وارث بالقوه شخص «ج» است، تباری می‌کند تا با اقامه دعوا به طرفیت او و ادعای فوت شخص «ج»، مالی را که در دارایی شخص «ج» و نزد شخص «ب» می‌باشد، تصاحب کند. در این راستا، خواهان که امکان دریافت گواهی انحصار وراثت را به جهت عدم فوت شخص «ج» ندارد، در جلسه رسیدگی از خواننده دعوا می‌خواهد که اعلام کند که آیا شخص «ج» فوت نموده و او تنها وارث او است یا خیر؟ خواننده نیز اقرار به این دو امر می‌کند. حال اگر اقرار او را برای اثبات فوت و رابطه وراثت بپذیریم، دادگاه وارد ماهیت دعوا می‌شود و حکم به نفع خواهان صادر می‌کند و خواهان می‌تواند از طریق تباری به راحتی مالی را که در دارایی شخص «ج» و نزد شخص «ب» می‌باشد، تصاحب کند. آری با پذیرش موضوعیت این گواهی، از چنین تالی فاسدی جلوگیری و نظام دادرسی به هدف اصلی آنکه همانا احقاق حق است، نزدیک می‌شود (جهت مطالعه بیشتر در رابطه با هدف اصلی مقررات دادرسی مدنی، نک: صفیان و مقدادی، ۱۴۰۰: ۲۱۲).

گویی نظر به این مبانی است که شعبه بیست و پنجم دادگاه حقوقی تهران در دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۸۵۰۰۲۱۷ مورخ ۱۳۹۲/۰۳/۱۰ این گونه اعلام نظر می‌نماید: «... نظر به اینکه دعوی علیه وراثت بدون تقدیم نمودن گواهی حصر وراثت اقامه شده است که رابطه وراثتی خواندگان با مستأجر متوفی محرز نمی‌باشد لذا دعوی در کیفیت مطروحه قابلیت استماع نداشته...» (سامانه ملی آرای قضایی پژوهشگاه قوه قضائیه، مشاهده شده در تاریخ ۱۴۰۰/۰۲/۱۲). این دیدگاه در دادنامه شماره ۱۴۰۰۵۰۳۹۰۰۰۱۸۹۰۹۹ مورخ ۱۴۰۰/۰۱/۲۶ شعبه نهم دادگاه حقوقی کرمانشاه نیز تبلور یافته است. این دادگاه با بیان اینکه: «... صرف نظر از اظهار نظر ماهوی دعوای مطرح را در موقعیت کنونی متوجه خواندگان به عنوان قائم مقامان (وراثت) بایع نمی‌داند - چراکه... خواهان با معرفی وکیل در ضمن دادخواست تقدیمی و جلسه دادرسی بیان داشته که بایع فوت نموده و خواندگان جملگی وراثت (قائم مقامان) ایشان می‌باشند، این در حالی است که نامبرده دلیلی بر رابطه توارث (گواهی حصر وراثت) بین آن‌ها به دادگاه ارائه ننموده است...» قرار رد دعوای طرح شده را صادر نموده است.

۲-۱-۲. ضمانت اجرا

اکنون که مشخص گردید که گواهی انحصار وراثت جهت احراز فوت و رابطه وراثت، موضوعیت دارد، پرسشی که مطرح می‌شود این است که اگر خواهان دعوا بر متوفی، این گواهی را هنگام اقامه دعوا ارائه نکنند، چه ضمانت اجرایی از سوی دادگاه قابل اعمال است؟ پرسشی که پاسخ به آن، از این حیث اهمیت دارد که در قوانین شکلی، ضمانت‌اجراهای متفاوتی نظیر صدور اخطار رفع نقص، قرار عدم

استماع دعوا، قرار رد دعوا و... برای نواقص شکلی دعوا پیش‌بینی شده است (جهت ملاحظه مفهوم نواقص شکلی و تفاوت آن با نواقص ماهوی دعوا، نک: فرحزادی و میرنژاد، ۱۴۰۰: ۳۱۱-۳۱۰).

احتمال نخست این است که دادگاه باید در چنین وضعیتی، اخطار رفع نقص برای خواهان ارسال کند؛ زیرا بر اساس بند ۶ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی ذکر وسایلی که خواهان برای اثبات ادعای خود دارد، از شرایط دادخواست است و در دعوا بر متوفی، یکی از وسایل و مقدمات اثبات ادعای خواهان، دلیلی است که بیان‌گر فوت و رابطه وراثت باشد. احتمال دوم این است که دادگاه باید قرار عدم استماع دعوا صادر کند؛ چراکه برابر مفهوم مخالف ماده ۳۷۰ قانون امور حسبی باید در چنین دعوایی گواهی انحصار وراثت هنگام اقامه دعوا، ارائه شود؛ در غیر این صورت، دعوا برابر قانون مطرح نشده و بر بنیاد ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی قابلیت استماع ندارد. احتمال سوم نیز اینکه دادگاه باید قرار ردّ دعوا صادر کند؛ زیرا اثبات فوت و رابطه وراثت از طریق گواهی انحصار وراثت، از شرایط توجه دعوا به وارث است و در صورت عدم ارائه این گواهی، دعوا متوجه وارث نبوده و باید با استناد به بند ۴ ماده ۸۴ و ماده ۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی رد شود.

در مقام بررسی این احتمالات به نظر می‌رسد که ترجیح احتمال نخست با مانع مواجه باشد؛ زیرا اخطار رفع نقص زمانی صادر می‌شود که مندرجات بند ۶ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی به‌طور کلی ذکر نشده باشد یا در صورت ذکر، ناقص ذکر شده باشد؛ نظیر این که خواهان در رابطه با ادله و وسایلی که برای اثبات ادعای خود دارد، به‌طور کلی سکوت کرده باشد یا اینکه به گواهی انحصار وراثت اشاره کرده باشد ولی مشخصات آن را ذکر یا تصویر مصدق آن را ضمیمه نکرده باشد. از این رو، در فرض سؤال که خواهان، گواهی انحصار وراثت را در زمره وسایل اثبات ادعای خویش قرار نداده و آن را ضمیمه دادخواست نیز نکرده است، صدور اخطار رفع نقص توجیه قانونی ندارد.

احتمال دوم نیز رجحان ندارد؛ زیرا قرار عدم استماع دعوا زمانی صادر می‌شود که ضمانت اجرای قانونی مشخصی برای نقص شکلی در اقامه دعوا وجود نداشته باشد؛ در حالی که همان‌طور که در احتمال سوم مطرح شده است، نقص شکلی ناشی از عدم ارائه گواهی انحصار وراثت، مشمول ضمانت اجرای ماده ۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی یعنی صدور قرار ردّ دعوا می‌باشد. در نهایت اینکه به نظر می‌رسد در ما نحن فیه، صدور قرار ردّ دعوا منطبق با مقررات آیینی موجود باشد و بر صدور اخطار رفع نقص یا قرار عدم استماع دعوا اولویت دارد. گویی شعبه نهم دادگاه حقوقی کرمانشاه نیز هم‌نظر با نویسندگان بوده که در دادنامه شماره ۱۸۹۰۹۹۰۰۰۱۴۰۰۵۰۳۹۰۰ مورخ ۱۴۰۰/۰۱/۲۶ اشعار می‌دارد: «... وکیل خواهان در ضمن دادخواست تقدیمی نیز به گواهی حصر وراثت اشاره‌ای ننموده که دادگاه در مقام رفع نقص از طریق دفتر برای نامبرده، اخطاریه رفع نقص ارسال نماید

بنابراین و نظر به مطالب بیان شده و مستند به ماده ۸۹، ناظر بر بند ۴ ماده ۸۴ از قانون آیین دادرسی مدنی قرار دعوا صادر و اعلام می‌دارد...».

۲-۲. قبول و عدم ردّ ترکه

احراز بقای ترکه در حقوق موضوعه، با تفاوت‌هایی در مقایسه با فقه امامیه همراه است. در این رابطه، از آنجا که شناسایی اموال به‌جا مانده از متوفی برای خواهان دعوا، مشکل و در مواردی غیرممکن است، قانون امور حسبی قبول و عدم ردّ ترکه را به‌عنوان راهکار احراز بقای ترکه پیش‌بینی نموده است.

در این راستا، بر اساس ماده ۲۴۸ قانون امور حسبی اگر وارث ترکه را قبول کرده باشد، این‌گونه فرض می‌شود که ترکه متوفی به‌اندازه‌ای است که اگر خواهان در دعوا پیروز شود، موضوع دعوا از محل آن استیفا گردد و همین امر، خواهان را از اثبات بقای ترکه به‌عنوان یکی از شرایط توجه دعوا به وارث، معاف می‌کند. البته که این اماره، نسبی بوده و همان‌طور که در ذیل ماده پیش‌گفته نیز آمده، وارث می‌تواند با ارائه دلیل، اثبات کند که ترکه به میزان خواسته خواهان، باقی نمانده یا اینکه بدون تقصیر او تلف شده است.

به‌علاوه، بر اساس ماده ۲۵۰ قانون امور حسبی اگر وارث ظرف یک ماه از تاریخ اطلاع از فوت مورث، ترکه را بر اساس مقررات قانون امور حسبی قبول یا رد نکند، حکم قضیه نظیر جایی است که وارث ترکه را قبول کرده است. در این صورت، مادام که خواننده دعوا دلیلی مبنی بر رد ترکه بر اساس مقررات قانون امور حسبی به دادگاه ارائه نکند، اماره کفایت ترکه متوفی جاری می‌شود و اثبات خلاف آن، تابع ذیل ماده ۲۴۸ قانون امور حسبی است. این اماره علاوه بر اینکه از متن ماده پیش‌گفته قابل استنباط است، در ادبیات علمای حقوق نیز مورد تصریح قرار گرفته است. به‌عنوان نمونه، برخی در این خصوص گفته‌اند: «وارثی که ترکه را قبول کرده است و اکنون منکر وجود و کفایت ترکه شده، مدعی است و باید عدم کفایت ترکه یا تلف آن را ثابت کند؛ بر عکس، طلبکاری که اماره «وجود ترکه» را به سود خود دارد، منکر است و نیازی به اثبات کفایت ترکه ندارد.» (کاتوزیان، ۱۳۹۵ [الف]: ۲۷۴). همچنین، عده‌ای بر آنند که قبول ترکه نیز باعث نمی‌شود که آنان در هر حال مسئول پرداخت دیون متوفی قرار گیرند؛ بلکه تنها این اماره را ایجاد می‌کند که ترکه به اندازه دیون بوده است (ماده ۲۴۸ قانون امور حسبی) و وارث با اثبات عدم کفایت ترکه از مسئولیت‌هایی می‌یابد. (صفایی و شعبانی کندسری، ۱۳۹۷: ۲۰۸).

در رویه قضایی نیز معمولاً جهت احراز بقای ترکه، به مواد پیش‌گفته استناد می‌گردد؛ چراکه کمتر پیش می‌آید وارثی ظرف یک ماه از تاریخ اطلاع از فوت مورث خویش، رد ترکه را به اطلاع دادگاه

برساند. به‌عنوان مثال، در دادنامه شماره ۹۹۰۹۹۷۸۳۱۰۱۰۱۱۱۸ مورخ ۱۳۹۹/۰۹/۰۴ شعبه اول دادگاه حقوقی کرمانشاه، احراز بقای ترکه با تمسک به عدم رد ترکه توسط وارث در مهلت مقرر قانونی، صورت گرفته است. در بخشی از دادنامه موصوف، می‌خوانیم: «... هر چند که وفق مقررات حاکم اقامه دعوی بر ورثه پذیرفته شده و ورثه مسئول دیون و تعهدات متوفی می‌باشند و به دلالت ماده ۲۵۰ قانون امور حسبی در صورتی که ورثه از تاریخ اطلاع ظرف مهلت یکماه نسبت به رد ترکه اقدام نمایند در حکم قبول ترکه می‌باشد...».

با وجود این، اگر وارث ترکه را بر اساس ماده ۲۴۹ قانون امور حسبی رد کند، خواهان با دو تکلیف مواجه می‌شود: نخست اینکه اگر وارث متوفی، واحد باشد، خواهان باید دعوای خود را به طرفیت مدیر ترکه طرح کند. اما اگر ورثه متعدد باشند و حداقل یکی از آن‌ها ترکه را رد کرده باشد، دعوا به‌موجب اصل مندرج در ماده ۲۳۲ قانون امور حسبی به طرفیت سایر ورثه مطرح می‌گردد. دوم، خواهان باید بقای ترکه را نیز اثبات کند و دیگر نمی‌تواند از اماره بقای ترکه استفاده کند؛ زیرا این اماره در فرض قبول یا عدم رد ترکه در مهلت قانونی جاری می‌شود؛ در غیر این صورت، اصل، عدم بقای ترکه از متوفی بوده و این خواهان است که باید خلاف آن را اثبات کند.

همان‌طور که ملاحظه شد، احراز قبول، رد یا عدم رد ترکه در مهلت قانونی، در تعیین بار اثبات بقای ترکه نقش مهمی را ایفا می‌کند. از این رو است که بر اساس مواد ۲۴۲ و ۲۴۹ قانون امور حسبی قبول یا رد ترکه باید به اطلاع دادگاه برسد. این‌که نحوه اطلاع‌رسانی در وضعیت کنونی که درخواست‌های غیرترافی مراجعین به دادگستری نیز در قالب دادخواست تنظیم می‌شود، چگونه است، مشخص نیست. رویه قضایی در تکمیل این خلاء مقرر می‌دارد که این اطلاع، نباید از طریق تقدیم دادخواست انجام پذیرد. به‌عنوان نمونه، در دادنامه شماره ۱۳۲۳ مورخ ۱۳۹۰/۱۲/۱۶ شعبه صد و شانزدهم دادگاه حقوقی تهران با اعلام این نظر که: «... اعلام رد ترکه به‌صراحت ماده ۲۴۹ قانون امور حسبی صرفاً باید به اطلاع دادگاه رسیده و در دفتر مخصوصی که به این منظور موجود است ثبت گردد و نیاز به اقامه دعوی علیه دیان ندارد و دعوی مطروحه مطابقتی با قانون ندارد...» قرار رد دعوای خواهان صادر شده است. این نظر در دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۰۶۰۱۱۸۱ مورخ ۱۳۹۱/۹/۲۹ شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان تهران با اشاره به این‌که: «... اعلام رد ترکه و سپردن ماترک به امین دعوی ترافی نبوده و صرفاً اعلامی است که وفق ماده ۲۴۹ قانون امور حسبی باید اعلام گردد؛ خواسته مزبور وفق مقررات تنظیم و طرح نگردیده است...» مورد تأیید قرار گرفته است (سامانه ملی آرای قضایی پژوهشگاه قوه قضائیه، مشاهده شده در تاریخ ۱۴۰۰/۰۳/۲۶). با این حال، به نظر می‌رسد که هر چند تقدیم دادخواست، اصولاً مقدمه رسیدگی به دعوا به‌عنوان امری

ترافعی است، اما اگر قبول یا ردّ ترکه به‌عنوان امری غیرترافعی، از طریق دادخواست اعلام شود و به حسب ظاهر نیز در ردیف خواننده، شخص یا اشخاصی درج شده باشند، تلقی این اعلام‌نامه به‌عنوان امری غیرترافعی، ایرادی نداشته باشد.

نتیجه

توجه دعوا به خواننده به‌عنوان یکی از شرایط اقامه دعوا، از مفهوم بند ۴ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی استنباط می‌گردد. بر این بنیاد، دعوا زمانی متوجه خواننده است که دادگاه بتواند با فرض صحیح بودن ادعای خواهان، حکم دعوا را علیه خواننده قلمداد کند. در این معنا، توجه دعوا به خواننده، رابطه نزدیکی با ادعا علیه خواننده دارد به‌نحوی که هر گاه ادعای خواهان در ماهیت دعوا، علیه خواننده باشد، دعوا متوجه او خواهد بود. مسئله‌ای که در مقاله حاضر، مطرح گردید و تلاش شد تا به آن پاسخ داده شود، این بود که در دعوا بر متوفی که در آن، ادعای خواهان در ماهیت دعوا علیه متوفی مطرح می‌شود و وارث به‌عنوان مسئول ادای حقوق بر عهده متوفی، طرف دعوا قرار می‌گیرد، شرایط توجه دعوا به وارث کدام‌اند؟ در راستای حل این مسئله و یافتن پاسخ، از آنجا که در ادبیات حقوقی موجود، پاسخی برای آن ارائه نشده است، ابتدا به جست‌وجو در آرای فقهای امامیه پرداختیم و پس از آن، با رویکرد به حقوق ایران، نتایج ذیل حاصل گردید:

هرچند فقها بحث مستقلی را پیرامون شرایط توجه دعوا به وارث، مطرح نکرده‌اند، اما دقت نظر در آرای ایشان ذیل بحث راجع به شرایط توجه سوگند به وارث، ما را به احصای مواردی تحت عنوان شرایط توجه دعوا به وارث رهنمون می‌کند. در این راستا، علی‌رغم اختلافاتی که میان فقها در تعیین شرایط توجه سوگند به وارث وجود دارد، مدعی باید سه امر فوت مدعی علیه، بقای ترکه از او و حق موضوع نزاع را مورد ادعا قرار دهد تا سوگند متوجه وارث گردد؛ زیرا وارث در صورتی مسئول ادای حقوق ادعایی بر متوفی است که اولاً فوت محرز باشد، ثانیاً، ترکه‌ای از او باقی مانده باشد و ثالثاً، حقی بر عهده او وجود داشته باشد. لذا اگر حداقل یکی از این سه امر در مرحله ادعا مطرح نشود، امکان محکومیت وارث وجود ندارد و از این رو، توجه سوگند به او نیز امر لغوی به حساب می‌آید؛ زیرا یکی از آثار ممکنه توجه سوگند به وارث، صدور حکم محکومیت او است و چون در فرض عدم طرح حداقل یکی از این سه ادعا، امکان محکومیت وارث وجود ندارد، امکان توجه سوگند به او نیز وجود نخواهد داشت.

پس از تعیین شرایط توجه سوگند به وارث، فقها به نسبت سنجی آن با شرایط توجه دعوا به او پرداخته‌اند. در این راستا، برخی معتقدند که شرایط توجه دعوا، همان شرایط توجه سوگند است و اصلاً فرضی را نمی‌توان تصور نمود که دعوا متوجه وارث باشد ولی سوگند متوجه او نگردد. در

مقابل، از عبارات برخی از فقها استفاده می‌شود که ایشان، توجه سوگند را فرع بر توجه دعوا می‌پندارند و رابطه بین توجه دعوا و توجه سوگند را از نوع اعم و اخص مطلق می‌دانند، به نحوی که هر جا سوگند متوجه وارث گردد، لاجرم دعوا نیز متوجه او بوده است، ولی بر عکس هر جا که دعوا متوجه باشد، ضرورتاً سوگند متوجه وارث نمی‌باشد. با این همه، به نظر می‌رسد تقریر سوگی از ارتباط میان شرایط توجه دعوا و شرایط توجه سوگند صحیح باشد. بر این بنیاد، در دعوا بر متوفی آنگاه که به طرفیت وارث اقامه می‌شود، برای اینکه دعوا متوجه وارث باشد، قاضی نیاز به ورود به ماهیت دعوا یعنی حق ادعایی مدعی نسبت به متوفی ندارد؛ چراکه توجه دعوا از ملزومات شکلی دعوا بوده و در رابطه با احراز آن‌ها، دخالت دادن امور ماهوی صائب نمی‌باشد و همین که برای قاضی محرز شود که ادعایی در ماهیت وجود دارد و به طرف شخصی مطرح شده است، کفایت می‌کند و لازم نیست که ادعای در ماهیت را در زمره توجه دعوا و شرایط آن آورد؛ همچنان‌که در نفس «توجه دعوا»، لزوم وجود ادعای در ماهیت، مستتر است؛ یعنی تا ادعایی در ماهیت وجود نداشته باشد، سخن از توجه دعوا و شرایط آن، بی‌معنا است. از این رو، با خارج نمودن ادعای حق موضوع نزاع به عنوان ادعایی ماهوی از شرایط توجه سوگند، دو ادعا یعنی ادعای فوت و بقای ترکه، باقی می‌ماند. با این حال، این دو ادعا به تنهایی نمی‌توانند سبب توجه دعوا به وارث شوند؛ چراکه مادام که این دو ادعا اثبات نشده باشد، ممکن است اساساً مدعی علیه فوت نکرده باشد یا در صورت فوت، ترکه‌ای از متوفی باقی نباشد تا از طریق آن، حق مدعی ادا شود. از این رو، همان طور که برخی از فقها به درستی اشاره کرده‌اند، لازم است که جهت نفی این احتمالات، ادعای فوت و بقای ترکه، از مرحله ادعای صرف به مقام اثبات برسد تا دعوا متوجه وارث شود و همچنین، رابطه وراثت میان طرف دعوا و متوفی نیز احراز گردد تا دعوا متوجه وارث گردد.

در حقوق ایران، شرایط توجه دعوا به وارث، همان است که در فقه امامیه مورد شناسایی قرار گرفت؛ یعنی اثبات فوت، اثبات رابطه وراثت میان متوفی و خوانده و اثبات بقای ترکه. همچنین، برخلاف دشواری‌هایی که در فقه امامیه جهت اثبات و احراز سه شرط پیش‌گفته به عنوان شرایط توجه دعوا به وارث وجود دارد، در حقوق ایران، دو راهکار برای احراز این شرایط در نظر گرفته شده است. به موجب راهکار نخست که گواهی انحصار وراثت نام دارد، اقامه دعوا بر متوفی به طرفیت وارث، منوط به ارائه گواهی انحصار وراثت است. این گواهی که اثبات فوت و رابطه وراثت میان متوفی و خوانده، از مندرجات آن می‌باشد (مواد ۳۶۰ و ۳۷۲ قانون امور حسبی)، از موضوعیت برخوردار بوده و ضمانت اجرای آن، صدور قرار رد دعوای خواهان است. راهکار دوم نیز که قبول و عدم رد ترکه است، دلالت بر لزوم اثبات بقای ترکه به عنوان دیگر شرط توجه دعوا به وارث دارد (مواد ۲۲۵ و ۲۲۶

قانون امور حسبی) که به موجب آن، اگر وارث ترکه را قبول کرده باشد یا ظرف یک ماه از تاریخ اطلاع از فوت مورث، ترکه را بر اساس مقررات قانون امور حسبی قبول یا رد نکند، به عنوان اماره‌ای نسبی، فرض می‌شود که ترکه متوفی حداقل به میزان خواسته خواهان باقی مانده است (مواد ۲۴۸ و ۲۵۰ قانون امور حسبی). هر چند این قانون، طریقه اعلام قبول ترکه به دادگاه را مشخص نکرده است، به نظر می‌رسد که این امر با تقدیم دادخواست نیز قابل پذیرش باشد؛ زیرا هر چند تقدیم دادخواست، اصولاً مقدمه رسیدگی به دعوا به عنوان امری توافعی است، اما به نظر می‌رسد تلقی این اعلام نامه به عنوان امری غیرتوافعی، ایرادی نداشته باشد.



منابع

فارسی

- افتخار جهرمی، گودرز و مصطفی‌السان (۱۳۹۹)، آیین دادرسی مدنی، جلد سوم، چاپ اول، تهران: میزان.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۸)، دائرة المعارف علوم اسلامی، چاپ پنجم، تهران: گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۷)، مجموعه محشّی قانون مدنی، چاپ ششم، تهران: گنج دانش.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۹)، حقوق دعاوی، جلد نخست، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- داوودی، امیر سالار (۱۳۸۷)، «لزوم یا عدم لزوم ارایه گواهی حصر وراثت در هنگام طرح دعوا توسط خواهان به طرفیت وارث متوفی»، مجله کانون وکلا، سال ۱۳۸۷، شماره ۲۰۰ و ۲۰۱.
- رودیجانی، محمدمجتبی (۱۳۹۷)، قانون امور حسبی در نظم حقوقی کنونی، چاپ اول، تهران: کتاب آوا.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی، جلد نخست، چاپ چهاردهم، تهران: دراک.
- شهیدی، مهدی (۱۳۹۴)، ارث، چاپ نهم، تهران: مجد.
- صفایی، سید حسین و شعبانی کندسری، هادی (۱۳۹۷)، وصیت، ارث، شفعه، چاپ اول، تهران: سهامی انتشار.
- صفیان، سعید و محمد مهدی مقدادی (۱۴۰۰)، «اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوی مدنی»، مجله حقوقی دادگستری، سال ۱۴۰۰، شماره ۱۱۳.
- فرحزادی، علی‌اکبر و سیدرسول میرنژاد (۱۴۰۰)، «اصل ترمیم دادرسی در حقوق دادرسی مدنی»، مجله حقوقی دادگستری، سال ۱۴۰۰، شماره ۱۱۵.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۵)، شفعه، وصیت، ارث، چاپ بیست و ششم، تهران: میزان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۵)، نظریه عمومی تعهدات، چاپ هشتم، تهران: میزان.
- نهرینی، فریدون (۱۳۹۸)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ اول، تهران: گنج دانش.

آرای قضایی

- دادنامه شماره ۱۸۹۰۹۹۰۰۰۳۹۰۰۵ مورخ ۱۴۰۰/۰۱/۲۶، شعبه ۹ دادگاه حقوقی شهرستان کرمانشاه.
- دادنامه شماره ۱۱۱۸۱۰۱۱۱۸۳۱۰۱۰۹۹۷۸۳۱۰۱ مورخ ۱۳۹۹/۰۹/۰۴، شعبه ۱ دادگاه حقوقی شهرستان کرمانشاه.
- دادنامه شماره ۴۴۸۰۴۴۸۳۱۱۱۰۰۹۹۷۸۳۱۰۱ مورخ ۱۳۹۹/۰۴/۰۲، شعبه ۱۱ دادگاه حقوقی شهرستان کرمانشاه.

عربی

- آشتیانی، میرزا محمد حسن (۱۴۰۴ق)، کتاب القضاء، جلد نخست، چاپ دوم، قم: منشورات دار الهجره.
- تبریزی، میرزا جواد (۱۴۲۷ق)، اسس القضاء و الشهاده، چاپ اول، قم: دفتر مولف.
- جواهری، شیخ حسن (بی‌تا)، بحوث فی الفقه المعاصر، جلد اول، بی‌جا، بیروت: دار الذخائر.
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۰۹ق)، مبانی العروة الوثقی، جلد اول، چاپ اول، قم: مدرسه دار العلم.
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۸ق)، القضاء و الشهادت، جلد نخست، بی‌جا، نجف: مؤسسه الخویی الاسلامیه.
- رشتی، میرزا حبیب‌الله (۱۴۰۱ق)، کتاب القضاء، جلد نخست، بی‌جا، تهران: دار القرآن الکریم.
- شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۴ق)، المعجم الفقہی لکتاب الشیخ الطوسی، جلد پنجم، چاپ اول، قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).

- شهيد ثانی، زيد بن علی (١٤١٢ق)، الزوضه البهيه في شرح اللمعه الدمشقيه، جلد نخست، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم.
- شهيد ثانی، زيد بن علی (بی تا)، مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام، جلد سیزدهم، بی چا، قم: مؤسسه المعارف الاسلاميه.
- شيخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (١٣٨٧ق)، المبسوط في فقه الاماميه، جلد هشتم، چاپ اول، تهران: المكتبه المرتضويه لاحياء الآثار الجعفريه.
- طباطبایي مجاهد، سيد محمد (بی تا)، المناهل، بی چا، قم: مؤسس آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث.
- طباطبایي، سيد علی (١٤٢٢ق)، رياض المسائل في بيان احكام الشرع بالدلائل، جلد سیزدهم، چاپ اول، قم: مؤسسه النشر الاسلامي التابعه لجماعه المدرسين.
- عراقی، ضياء الدين (بی تا)، شرح تبصرة المتعلمين، بی چا، قم: مهر.
- علامه حلی، جمال الدين حسن بن يوسف (١٤١٣ق)، مختلف الشيعه، جلد چهارم، چاپ اول، قم: مؤسسه النشر الاسلامي التابعه لجماعه المدرسين.
- علامه حلی، جمال الدين حسن بی يوسف (١٤١٣ق)، قواعد الاحكام في معرفه الحلال و الحرام، جلد سوم، چاپ اول، قم: مؤسسه النشر الاسلامي التابعه لجماعه المدرسين.
- فاضل لنکرانی، شيخ محمد (١٤٢٧ق)، تفصيل الشريعة - القضاء و الشهادت، چاپ دوم، قم: مركز فقه الاثمه الاطهار.
- گلپایگانی، سيد محمد رضا (١٤٠١ق)، كتاب القضاء، جلد نخست، بی چا، قم: چاپ خيام.
- محقق ثانی، شيخ علی بن الحسين (١٤٠٨ق)، جامع المقاصد في شرح القواعد، جلد پنجم، چاپ اول، قم: مهديه.
- محقق حلی، نجم الدين جعفر بن حسن (١٤٠٨ق)، شرائع الاسلام في مسائل الحلال و الحرام، جلد چهارم، چاپ دوم، قم: مؤسسه اسماعيليان.
- محقق حلی، نجم الدين جعفر بن حسن (١٤١٠ق)، المختصر النافع في فقه الاماميه، چاپ سوم، تهران: قسم الدراسات الاسلاميه في مؤسسه البعثه.
- مرواريد، علی اصغر (١٤١٠ق)، الينابيع الفقهيه، جلد يازدهم، چاپ اول، بيروت: دارالتراث.
- مقدس اردبيلي، احمد بن محمد (١٤٠٣ق)، مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، جلد نهم، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامي.
- منتظري، شيخ حسين علی (١٤١٥ق)، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلاميه، جلد سوم، چاپ دوم، قم: تفکر.
- منتظري، شيخ حسين علی (١٤٢٢ق)، نظام الحكم في الإسلام، چاپ اول، قم: سرايي.
- نجفی، شيخ محمد حسن (١٣٦٢)، جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، جلد چهلم، چاپ هفتم، بيروت: دار احياء التراث العربي.